

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود این است که مرحوم شیخ فرمودند که لفظ بیع در عرف برای نقل عین است، گاهی در روایات در غیر نقل عین هم بکار برده شده، در نقل منافع، عادتاً در نقل منافع مراد اجاره است، ایشان فرمودند. عرض کردیم که انصاف قصه این که اجمالاً ما در فارسی هم خرید و فروش را در غیر خرید و فروش اعیان بکار می بریم این را که نمی شود انکار کرد، آبرویش را خریده مثلاً، إن الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم، این هست، این را اجمالاً نمی شود انکار کرد، إنما الکلام در این مواردی است که مرحوم شیخ فرمودند مورد اولش بحث اراضی خراجیه بود که در بحث اراضی خراجیه توضیحش را دادیم، یک توضیح هم آخر مطلب عرض می کنم.

مورد دوم روایت بیع سکنا دار بود که این روایت را من توضیحاتش را عرض کردم، البته بعضی از علما را نگاه کردم مرحوم سید یزدی در حاشیه شان از آن تعبیر به خبر کرده، خبر اسحاق ابن عمار، ظاهراً به خاطر وجود فطحی، وجود واقفی هاست فکر می کنم و باید قاعدتاً موثق می گفت نه خبر، حالا نمی دانم در جواهر هم خبر گفته یا نه؟ قاعدتاً باید موثق باشد. البته مرحوم شیخ یک طریقی به حسن ابن محمد ابن سماعه که اشکال فنی دارد اما یک طریق دیگرش خوب است، مشکل ندارد. دیگه وارد بحث های خاص خودش نمی شویم. به هر حال چیزی که در مورد این روایت هست غیر از آن نکته ای که من دیروز خدمتتان عرض کردم که بیعها احتمالاً مراد بیع دار باشد، حالا غیر از این نکته، حالا غیر از این که عرض کردیم حدیث از منفردات شیخ است قدس الله سره، ندیدیم کس دیگری هم نقل بکند، اصولاً خیلی، حالا مگر این که در حدیث حذفی شده، کم شده یا یک جو فقهی خاصی بوده یا یک استفتای خاصی بوده. تصور حدیث اصلاً خودش فی نفسه مشکل دارد، اصلاً این نحوه سوال و جواب که کسی بگوید دار مال من نیست اما منافع دار مال من است، آن هم آباء و اجداد من، این باید یک جوری مثلاً وقفی برای این هاست، یک چیزی باید تصور بشود و بعد

هم تصور این مطلب خیلی مشکل است که خانه ملک نباشد اما منافعش ملک باشد، حتی من به ذهنم آمد که نکند مثلا زمین مال

کسی بوده ساختمان را این ها ساختند، سکنی مراد ساختمان باشد که

پرسش: اراضی مفتوح عنونۀ را هم زدند

آیت الله مددی: بله به قول شما، عرض می کنم یک مشکلی دارد که اصلا از آن ور هم می گوید آبای من گفتند، اراضی مفتوح عنونۀ

خب به قول مشهور که اصلا از اول مالک نمی شود بنا بر معروفشان

علی ای حال فعلا تصور ما ابتدائا، من مخصوصا دیروز حالتی بود که شاید دو سه ساعت راجع به این حدیث فقط خودم فکر می

کردم، دیگه نمی خواهم هر چی فکر کردم بگویم، به بعضی هایش اشاره کردیم، هر جور آمدیم این را فرض بکنیم، اصلا تصور

موضوع بکنیم که این اصلا چیست، مطلب چیست و نحوه فروش چیست به ذهن ما که مستقیم نیامد یعنی انصافا صاف در نیامد و

مجهول المالك خب امام از اول می فرمایند به این که زمین را قیمت بکنید یا خانه را قیمت بکنید، به فقرا بدهید مالک بشوید، حکم

مجهول المالك هم معلوم است یعنی چیز مبهمی ندارد

پرسش: مبهم ۱۴

آیت الله مددی: مثلا از اجدادشان اجازه سکنی داده و رفته، آن وقت بعد ورثه، خب این طبعاً می روند و حکم مجهول المالك سوال

می کنند، قاعده اش این است یعنی ما هر جور فرض کردیم این فرضش که اصلا موضوعش برای ما روشن نشد نه این که حکم امام

صلوات الله و سلامه علیه.

علی ای حال آن چه که در این جا اجمالا مورد سوال است اصل عین ملک نیست، منافش ملک است، حالا این چجوری تصویر کرده

هنوز هم نمی فهمم، من که نفهمیدم، فکر نکردیم که این چجور

پرسش: وقف باشد مشکلی نیست

آیت الله مددی: چون وقف ذریه می شود نمی تواند بفروشد، منافع وقف را هم نمی تواند بفروشد، به کس دیگری هم نمی تواند واگذار بکند

می گویم چند جور هی احتمالات، احتمالات در ذهن ما آمد که این چجوری باشد بعد با آن احب نمی سازد. حتی به ذهنم آمد که نکند حکم ولایی باشد، اصلا امکان حکم ولایی فرموده باشند
پرسش: مفتوح عنونه باشد چی؟

آیت الله مددی: می گویم این ظاهرش این طور نیست، اولاً دار، مفتوح عنونه زمین ملکش نیست، ساختمان که ملکش است دیگه. بعد می گوید دار، دار لیست، به زمین تنها دار نمی گویند، ارض می گفتند.

علی ای حال ما هر جور فکر کردیم همه فکر خودم را با احتمالات چون بعضی ها در خانه می نشینند احتمالاتی می دهند و در درس هم مطرح می کنند، این که درس و بحث نیست، علی ای حال هر جور که من فکر کردم چیزی به عقلمان نرسید. تصویر این که این چطور این شخص و آبایش و اجدادش مالک دار نیستند اما مالک منافع دار هستند، اصلا تصویر این مطلب چجوری می شود و آن دار کلا مجهول المالك است، حتی می گویم به ذهنم رسید که نکند امام حکم ولایی فرمودند که مثلاً اشکال ندارد. این هم طبق قواعد جور در نمی آید و عاداتاً حکم ولایی باید صدقه باشد و این جور چیز ها باشد، این که تو بفروشی برای این که سکنی برای او باشد با حکم ولایی هم نمی سازد.

به هر حال ظاهراً که همین طور که ایشان نقل کردند نشد من دیشب نگاه بکنم از جواهر ظاهر خبر چون موافق با قواعد نیست قبولش الان فی غایة الصعوبة و الاشکال، نه به لحاظ حکم، اصلاً موضوعش واضح نیست یا در روایت سقطی شده یا چیز دیگری بوده یا نکته فنی دیگری بوده، فعلاً روایت لا اقل برای ما اجمال کلی دارد یعنی نمی توانیم به مقدار، چون اصلاً نمی فهمیم معنای روایت چیست، ما همین اول تصور بکنیم انسان مالک دار نباشد اما مالک منافعش باشد، اصلاً این هنوز برای ما تصور نشده این معنا. حتی می گویم

به ذهنم رسید که مراد زمین باشد و ساختمان، می گوید زمین مال ما نیست نمی دانیم مال کیست اما ساختمان ساختیم، فعلا سکنی مال ماست، این با دار نمی سازد، دار یعنی مجموعه زمین و ساختمان.

به هر حال می گویم مجموعه صور و احتمالاتی را که دادیم به جایی نرسیدیم، فعلا که به جایی نرسیدیم و العلم عند الله، شاید سرّ اعراض اصحاب، البته در دو تای اولیه شیعه هست، اسحاق ابن عمار شیعی است، علی ابن رئاب هم شیعی است، با علی ابن رئاب، عبدالله ابن جبلی است، از این جا واقفی می شود، بعد هم منحصرا رفته در میراث های واقفیه.

من یک قاعده کلی را عرض کردم که این خیلی نافع است ان شا الله تعالی، گاهی می شود یک حدیثی از راه واقفیه به ما رسیده ولو میراث اصلش هم از کتاب های معتبر ماست، حالا این جا ثابت هم نباید باشد که از کتاب های معتبر است، از کتاب های معتبر ما هم به ما رسیده مثلا کتاب ابن ابی عمیر، لکن واقفیه نقل کردند، کس دیگری نقل نکرده، ما این شبهه را مطرح کردیم که شاید این حدیث واقعا در کتاب ابن ابی عمیر بوده بعدها به ائمه متاخرین عرضه داشتند، به حضرت جواد، حضرت هادی، حضرت عسگری، این ها فرمودند اصلا این روایت ثابت نیست، حالا یا تقیه صادر شده یا نسخه غلط است، بالاخره نکته ای بوده، آن وقت شیعه به این روایت عمل نکردند، شیعه اصلا این را نیاوردند اما واقفی ها آوردند، چرا؟ چون من توضیح دادم واقفی ها اصولا به ائمه متاخر چون ایمان نداشتند به آن ها بر نمی گشتند، طبیعتا برای قهشان به کتب بر می گشتند، این طبیعی بوده، راه دیگری نداشتند، این را خوب دقت بکنید، چون این الان منشا شده الان عده ای از روایات که واقفیه در سند هستند، بعدش هم اصلش هم گاهی ابن ابی عمیر است مثلا کتاب ابن ابی عمیر اما بزرگان ما نقل نکردند، منحصرا الان طریق از واقفیه است، من احتمال می دهم این جور روایات و لذا هم شاذ است این نکته اش این بوده که اصحاب ما به ائمه متاخرین از حضرت رضا به بعد عرضه داشتند، آن ها فرمودن یا طبیعتا صادر شده یا کذا لذا شیعه به خاطر رجوع به امام عصر به این روایت مراجعه نکرده، به روایت نه به کتاب ابن ابی عمیر، به این روایت مراجعه نکرده اما واقفیه چون به این ائمه متاخر معتقد نبودند به کتاب مراجعه کردند، راهی هم غیر از کتاب نداشتند. چون به ائمه متاخرین که معتقد نبودند، همین حدیث معروف هست که امام حسن پنجاه تا زن گرفت، مطلق بوده، این الان منحصرا در کافی آمده از طریق

واقفیه، همین حمید ابن زیاد و ابن ابن سماعة، ابن ابن سماعة که الان ابن جا اسمش برده شد. عن محمد ابن زیاد، ابن محمد ابن زیاد ابن ابی عمیر است، من در کتب فطحیه و واقفیه مخصوصا واقفیه بیشترین چیز هایی را که نگاه کردم از ایشان، تعبیر به ابن ابی عمیر هم می کنند اما کم، بیشتر می گویند محمد ابن زیاد، همین ابن ابی عمیر خودمان است، خب این کاملا واضح است حدیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده شاید حضرت جواد فرمودند دروغ است، این حرف ها چیه؟! حضرت امام حسن پنجاه تا زن. چون می دانید تمام این احادیثی که برای کثرت نساء حضرت مجتبی است مال کوفه است، در مدینه کسی نقل نکرده، کل مدتشان هم در کوفه سه سال است، حالا پنجاه تا زن در طی سه سال اصلا خودش تصورش خیلی تصور عجیب غریبی است. اهل سنت می گویند معدن کذب است، انصافا بی ربط هم نیست، حرف های نامربوط! این کلش به کوفه بر می گردد آن هم کتاب ابن ابی عمیر، این کتاب را هم منحصرا واقفی ها نقل کردند، ما راه دیگری به این کتاب نداریم، کلینی از واقفیه نقل کرده

پرسش: پس شاذ نیست

آیت الله مددی: نه شاذ به این معنا که بالاخره کلینی نظرش این بوده که در کتاب ابن ابی عمیر هست، بله قبول داریم، ما هم قبول داریم در کتاب ابن ابی عمیر هست، این فوقش این می شود دیگه، اما این که ائمه متاخر گفتند این ها را حذف بکنید، این ها حرف های نامربوط و بی اساسی است، این را چکار بکنیم؟ من کرارا عرض کردم این خیلی نکته مهمی است چون الان در زمان ما متاسفانه مطالب جوری شده که فقط آن آخر سند را نگاه می کنند مصدر و سند و خصوصیات بررسی نمی شود این مشکلات پیدا می شود، این روایت الان منفردا از کتاب ابن سماعة است و انصافش این است که و حتی کلینی هم این را نقل نکرده، صدوق که اصلا کلا از این مصدر کم نقل می کند، لذا انصافش هر کاری که ما کردیم جور در نیامد، بالاخره من که نتوانستم از پس

پرسش: مبهم ۱۱:۲۲

آیت الله مددی: شاید در کتاب ایشان هم بوده، فوقش در کتاب ایشان بوده، شیعه بعد از علی ابن رئاب عرضه به حضرت هادی و حضرت جواد عرضه داشتند گفتند این روایت قابل قبول نیست، برداشتند.

عرض کردم یک نکته دیگری هست در روایت اسحاق ابن عمار که این جا الان هست و عبدالرحمن ابن حجاج از موسی ابن جعفر، آن نکته را الان نمی خواهم وارد بشوم چون بحث های خاصی دارد.

پرسش: مبهم ۱۱:۵۲

آیت الله مددی: نه ظاهرا نگفتند.

خدمتتان عرض کنم که حالا آن چون مقدمات و موخرات خاص خودش را دارد و اصحاب هم توجهی بهش نکردند داعی نداریم که مطالبی را که تا الان مطرح شده بحث بکنیم و ایجاد شبهه بشود و جواب این حرف ها.

کیف ما کان پس بنابراین به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می رسد حالا ایشان هم از جواهر نقل کردند هر چی ما بهش ور رفتیم که یک توجهی بکنیم روشن بشود

پرسش: مبهم ۱۲:۲۰

آیت الله مددی: اصلا انصافا روشن نمی شود.

عادتاً امام یعنی ما ها هم به عنوان فرد عادی و بچه طلبه، عادتاً اول وضع آن زمین را روشن می کنیم، اولش این طور است، می گوید مجهول است، آبای من یعنی هفتاد هشتاد سال است که مجهول است، خب اول وضع این روشن بشود، بعد فکر فروش بشود نه این که اول بیاییم فکر فروش بکنیم.

عادتاً این طور است، حالا این چی بوده و چه فرعی بوده می گویم گاهی ممکن است یک قسمت سوال افتاده ممکن است یک جو خاصی بوده، فقیه خاصی بوده چون اسحاق ابن عمار خودش جز اجلای اصحاب است، آن طور که شواهد هم نشان می دهد این مسجد کوفه که اگر مشرف شده باشید باب در بزرگی دارد، حدود همین جاها باب الفیل است، باب بزرگ همان زمان قدیم، این تقریباً این ور قدیم مقابل این دکان صرافى داشت، ایشان صراف بوده و خب شخصیت اجتماعی هم بوده، خاندانی هم بودند و سنی ها هم روی ایشان حساب می کردند، آن یک شرحی دارد خود حالات ایشان و وضع ایشان که بنا ندارم وارد بشوم

غرض این که آیا مثلا یک نکته خاصی بوده، یک فتوای عجیب غریبی بوده به حضرت موسی ابن جعفر عرض کرده، می گویم چون من خیلی روی اجواء قصه و اطراف قصه زیاد فکر می کنم، فعلا که چیزی به ذهنمان نرسید. مگر باز در فروع عامه این فرع را پیدا بکنیم مگر چیزی آن جا باشد که این ها مثلا گفتند و ایشان مطرح کرده.

علی ای حال فعلا که این حدیث را نمی توانیم قائل بشویم و ظاهرا لابد من ردّ علمها إلی اهلها، حالا غیر از این که شما ممکن است بگویید با یک مقدماتی که گفتی ابن سماعه و فلان، اصلا ما چیزی نداریم که این حدیث ثابت باشد مخصوصا شخص چون خیلی معاند در وقف است روایاتش این قدر ارزش بررسی ندارد. این راجع به این روایتی که این جا ایشان مطرح فرمود.

روایت سوم هم روایتی است که به قول ایشان در بیع خدمت مدبر، عبدی که مدبر باشد چون تدبیر یک نوع عتق حساب می شد، تدبیر یک نوع عقد مزدوجی بود به اصطلاح بعضی ها، هم از جهتی عتق بود چون می گفت أنت حر بعد مماتی لذا یک نوع شائبه حریت داشت، آن عبد طلق طلق نبود، از یک طرف هم جنبه این داشت که مثل وصیت حساب می شد مثلا وصیت کرده که این عبد لذا مباحثی راجع به عبد مطرح بود اگر می خواهد بعد از وفات آزاد بشود شرطش این بود که به مقدار ثلث باشد چون وصیت است، اگر قیمتش بیشتر از ثلث بود آزاد نمی شد، مشکل داشت چون در وصیت ثلث باید مراعات بشود.

یکی از کار های مهمش این بود که اگر عبدی را مدبر کرد گفت انت حر بعد وفاتی، بعد یا مثلا یک کنیزی را مدبر کرد و گفت حره بعد وفاتی، بعد بچه دار شد، این بچه ها مثلا آزاد می شوند یا بچه ها آزاد نمی شوند. بعد آیا این زن اصلا تماما کنیز است یا آثار کنیزیش کم می شود، از همه اش مهم تر مسئله بیعش بود، خیلی مسئله بسیار مهم بیعش بود، هبه بود، آیا می توانست این عبد را هبه بکند یا ببخشد یا نه؟ یا بفروشد یا نه؟ این از مسائلی بود که حتی از رسول الله هم در آن نقل شده، این در روایات ما خیلی انصافا خالی از چیز نیست، در بعضی از روایات ما دارد که می تواند بفروشد، راحت! آن وقت اگر هم فروخت این که می تواند بفروشد خود عین است، آن محل استدلال شیخ نیست، حالا اگر هم فروخت به یک آقای فروخت باز این بحث مطرح بود که اگر آن سید اولی فوت کرد این آزاد می شود ولو ملک دیگری است، خوب دقت بکنید مثلا می آیند ثلث آن میت را حساب می کنند ثلث این عبد را می

خرند آزاد می شود یا نه دیگه اگر فروخت رفت دیگه، آزاد هم نمی شود. در عبد مدبر انصافا روایات ما مختلف است و هم روایات مختلف است، من به فتاوا نشد نگاه نکنم، به احتمال قوی چون روایات به شدت مختلف است و دیگه شرح این روایات و شرح مصدر و این ها را اگر می خواستیم بگویم دیگه کاملا از بحث مکاسب خارج می شدیم، انصافش این است که مختلف است، در بعضی هایش دارد که بله خودش را نمی تواند بفروشد، خدمتش را می تواند بفروشد، در بعضی هایش دارد باعه بمدء حیات، بخدتمه یعنی وقتی می خواهد این عبد را بفروشد به این عنوان که خدمت این عبد که این عبد در اختیار مولای جدید قرار بگیرد در مدت حیات مولای اول، تا وقتی که آن زنده است، همین که مولای اول مرد اصلا دیگه از ملک خارج است، در بعضی ها دارد که اگر می خواهد بفروشد به همین شرط بفروشد، به این شکل، بگوید این عبد مدبر است من گفتم که بعد از وفات من آزاد باشد، من به این شرط به شما می فروشم و آن هم بخرد، تا آن مرد از پول ثلثش بدهد و عبد هم آزاد بشود. علی ای حال روایات ما مختلف است، آن روایاتی که بیع خدمته مدت حیات حدود پنج شش تاست، این هایی که صریح در این قسمت است، این ها را تماما شیخ آورده، سه چهار تایش منفردات شیخ است، دو تایش هم با صدوق مشترک است، کلینی این ها را نیاورده، کلینی آن روایت را آورده که نه اصلا بفروش، راحت، در وصیت و تدبیر خودش برگردد و آن را بفروشد. علی ای حال وارد بحث آن روایات نمی شویم، به همین مقدار. روایاتی که خدمت عبد مدبر را می تواند بفروشد مدء حیات، تا مادام در قید حیات است، دیگه فعلا متعرض نمی شویم چون مرحوم نائینی وفاقا للشیخ یک مطلبی هم این جا دارد آن وقت من مطلب کلی را ان شا الله خدمتان عرض بکنم.

مرحوم نائینی هم در این جا این مطلب را آوردند، در این بحثی که کردند چون آن روز عرض کردیم مرحوم نائینی چند تا مطلب آوردند مطلب اول ایشان که تعریف بیع بود مفصل خواندیم، امر دوم ایشان چون بحث صحیح و اعم است را هنوز نخواندیم، می ماند امر سوم

لا اشکال و لا خلاف فی اعتبار کون المبیع عینا که مبیع باید عین باشد

فلا یعم المنافع

شامل منافع نمی شود

و لا یبعد أن يكون منشأ الاتفاق انصراف الأدلة إلى ما هو المعهود خارجا من جعل المعوض في البيع عينا

این حرف ایشان درست است، اصولا وقتی می گوید فروخت یعنی عین را

و لا أقل من الشك في شمول المطلقات لغير العين و ادعى التبادر و صحة سلب البيع

راست است، این ادعای تبادر و صحت سلب، این بحث هایی که در باب شناخت حقیقت انصافا تبادر ابتدائی از عین آن است

و كيف كان، لا خلاف في ذلك، و عليه استقر اصطلاح الفقهاء. و إطلاق البيع فينقل غيرها في عدة من الأخبار

که همین طور که مرحوم شیخ فرمود چون ما برای احترام ایشان عبارت ایشان را خواندیم

كالخبر الدال على جواز بيع خدمة المدير

عرض کردم این معارض دارد لکن معذک هست، این خبر هست، معارض هم دارد

و بيع سكني الدار

بیع سکنی الدار من عبارت را به همین جهت خواندم، به عنوان سکنی الدار مطلقا نداریم، این جای خاصی دارد و آن جایی بوده که می

داند دار ملکش نیست اما سکنی در آن جا داشته، بیع سکنی الدار

و بيع الأراضي الخراجية التي لا يجوز فيها إلا نقل منافعها مبني على رعاية علاقة

یعنی یک نوع مجاز است

كما أن الاجارة التي جعلت شرعا بل عرفا لنقل المنافع قد تستعمل لنقل الاعيان

بعد یک مطلب دیگر دارد.

عرض کنم این مطلبی که ایشان فرمودند عرض کردیم انصافا بینی و بین الله، دیگه نمی خواهد که حالا تعبد به کلام شخص معینی

باشد، ما در فارسی هم لفظ مرادف بیع که خرید و فروش باشد به کار می بریم، نکته این است که آیا در این سه موردی که مرحوم

.....
شیخ گفته واقعا در نقل منافع است؟ همان طور که مرحوم شیخ فرمودند. من فکر می کنم نکته ای در این ها هست این نیست که ایشان فرموده رعایه علاقه و مجاز، عبارت را خواندم، اولاً ایشان بیع نقل سکنی الدار، سکنی الدار مطلقاً ما نداریم، خوب دقت بکنید! این روایت را هم بر فرض قبول بکنیم که عرض کردیم مشکلات دارد این روایت فرضش این است که خود خانه ملکش نیست، فقط سکنی دارد، نکته روشن شد؟ شما اگر می خواهید بگویید لفظ بیع برای منافع می آید جایی که خانه ملک من است، ببینید! خانه ملک من است من می خواهم سکنایش را بگویم، بعثک سکنی الدار، این می خواهیم بگویم این عرفی نیست، این روایت واحده علی تقدیری که قبولش بکنیم یک، علی تقدیره که بیعها به معنای بیع سکنی دو، که این هم اشکال داشت دیگه.

اصلاً اگر دقت بکنیم مراد روایت جایی است که مفروض این است آن چه که هست فقط منافع است، عین نیست، خوب دقت بکنید! اصلاً عین نیست، عین مملوک نیست، نمی تواند نقل عین بکند.

پرسش: از طریق اولویت نمی شود درست کرد؟ اگر این ثابت باشد در مانحن فیه به طریق اولی ثابت است

آیت الله مددی: خب می خواهیم بگویم در مانحن فیه نیست

یعنی به عبارۀ آخری در مفروض سال ایشان غیر از منافع چیزی نیست که نقل و انتقال بشود، خوب دقت کردید؟

پرسش: در آن جایی که نقل دار نیست می تواند منافع را بفروشد

آیت الله مددی: نه چیزی نیست، آن جا چون مالک دار است، این جا مالک دار نیست

پرسش: خصوصیت که ندارد، استعمال که شده استعمال شده دیگه.

آیت الله مددی: نه نکته این است آن چه که قابل نقل و انتقال است فقط منافع است اما وقتی خانه ملک من است عین قابل نقل و انتقال است، توجه فرمودید! خصوصیتش این است که این بحث سر این است که الان چیزی که من این جا دارم که قابل انتقال است سکنی است، اگر روایت را قبول بکنیم سکنی قابل انتقال است یعنی فرض کلام را راوی و امام جایی بردند که خود عین قابل انتقال نیست.

پرسش: باز هم تعریف بیع ما را خدشه دار می کند، گفتیم تملیک عین

آیت الله مددی: نه این جا بیع به معنای تملیک آمده، ابیعیع سکنی الدار به معنای تملیک آمده

پرسش: گفتیم عین را که تملیک آوردیم، ما عین را هم برداریم

آیت الله مددی: چون عین را آوردیم چون بیع اساسا برای نقل عین است

پرسش: بله اکثرا

آیت الله مددی: نه اکثرا نه، آن وقت اگر شما عین داشتید و منافعش، اگر مرادتان نقل منافع است بیع را بکار نمی برید، اگر مرادتان

نقل عین است بیع را بکار می برید بلکه حتی اگر گفتید بعثک سکنی هذه الدار درست نیست، آجر تک الدار، حتی اگر گفت آجر تک

سکنی هذه الدار آن هم درست نیست، چرا؟ چون دو چیز است، هم نقل عین هست و هم نقل منافع، یکی دقت بکنید، اما در مفروض

مانحن فیه علی تقدیر صحت روایت و قبول روایت در مفروض مانحن فیه یک چیز بیشتر قابل نقل و انتقال نیست و آن سکنی است،

عین قابل نقل و انتقال نیست پس این سوالش این بوده که آیا در این جایی که فقط منافع هست من می توانم تملیک دیگری بکنم؟

ببینید هدفش هم نقل نبود، تملیک بکند، روشن شد؟ غیر از این چیزی نیست یعنی چیزی که قابل تملیک است فقط منافع دارد، خب

چون عین دار که ملک او نیست، سوالش این است که دار لیست له

آن وقت این در حقیقت می خواسته این را سوال بکند که چون تنها چیزی که در این جا قابل تملیک به دیگری است سکنی است، می

شود بگوید من سکنی را و لذا در حقیقت در مفروض مانحن فیه آن چه که قابل انتفاع است، قابل استفاده است، یعنی مالیت برایش

داده می شود و قابل تملیک است سکنی است چون غیر از آن نیست نه این که چیز دیگری هست، آن وقت لذا

پرسش: اگر بیع را در آن جا پذیرفتیم

آیت الله مددی: نه اگر پذیرفتیم در غیرش معلوم نیست قبول بکنیم، قبول نمی کنیم.

مراد از بیع در این جا می خواهد این را بگوید یعنی هدفش این بود که من می خواهم تملیک غیر بکنم، این خانه ملک، عینش مال من نیست، فقط منافعش، می توانم منافع را تملیک بکنم؟ می گوید بله

پرسش: بالاخره عین هست دیگه

آیت الله مددی: می دانم، من می خواهم این را بگویم وقتی شما بخواهید نقل منافع بکنید در صورتی که عین باشد، تملیک منافع بکنید آن جا لفظ بیع به کار نبرید، لفظ بیع مال تملیک عین است اما وقتی که عین نیست فقط منافع است، در اراضی خراجیه هم اگر دقت بکنید، این سه تا موردی که ایشان گفت همه یک نکته دارند، در اراضی خراجیه هم بنا بر مشهور کسی مالک اراضی خراجیه نمی شود، خوب دقت بکنید! آن هم عینا همین نکته است، اراضی خراجیه هم دقیقا همین نکته است

پرسش: استعمال بیع در این موارد حقیقی است؟

آیت الله مددی: آهان

چون در اراضی خراجیه فقط یک چیز داریم استفاده از زمین، غیر از این نیست.

بینید من می خواهم این را بگویم که بیع در لغت به معنای تملیک آن چیزی است که در اختیار ماست، در این دو مورد بلکه مورد سوم در خدمت مدبر هم همین طور است، در تمام این سه مورد یک نکته است، اصلا تملیک عین تصویر نشده و لذا اگر تملیک عین تصویر بشود نوبت به این ها نمی رسد

پرسش: در این مواردش استعمالش حقیقی است؟

آیت الله مددی: یعنی عرف این را فهمیده، عرف به این نکته یعنی مرادش از بیع تملیک انتقال نقل ملک به طرف مقابل است، آنی که ملکش است در آن مثال سکنا دار است، خود خانه نیست، در اراضی خراجیه بنا بر معروف اراضی خراجیه ملک کسی نمی شود، اراضی خراجیه را اگر خرید و فروش می کند می گوید زمین را فروختم یعنی منافع زمین، حتی می گوید بعثک الارض یا مثل همان روایت که گفت بیعها، بیع الدار اگر باشد، اگر بفروشد در حقیقت در لب واقع حتی اگر گفت بعثک الارض یعنی بعثک انتفاع به

.....
زمین چون آن زمین ملک نیست، اگر گفت بعثک الدار یعنی بعثک منافع دار یعنی در حقیقت خوب دقت کردید؟ حتی اگر بیع را به خود دار هم بزند باز مراد منافع است چون دار الان مالک ندارد. این نکته فنی است یعنی این جا چه بگوید بعثک الدار و چه بگوید بعثک منافع دار، یکی است فرق نمی کند و لذا من فکر می کنم بحث فقط رعایت علاقه نیست که مرحوم نائینی فرمودند، به ذهن خودم این طور می آید.

و لذا در یک روایت دارد بیع الارض مدۀ خدمته، بیع المدبر خدمته مدۀ حیاته، ببینید! بیع را به عبد زده اما این عبد چون مدبر است آن چه که از عبد قابل انتقال است خدمت است مادام که زنده است، مالک اول، نه عبد زنده است، تا مالک اول یعنی اگر گفت بعثک هذا العبد المدبر یعنی تا وقتی من زنده ام این خدمت بکند چون خودش ذاتش دیگه قابل فروش نیست.

پرسش: پس در مواردی که عین ملکیت ندارد برای منافعتش اعتبارش

آیت الله مددی: آهان، استعمالش با خودش است

مثلا بعثک هذه الارض، ولو گفته ارض اما در واقع منافع زمین است چون آن ملک نمی شود پس این نکته به نظر من این است، بیعها هم اگر به دار زدیم

پرسش: یعنی حکم عینش است

آیت الله مددی: آهان، این جا حکم عین پیدا می کند حتی اگر بیع هم به عین بخورد که درست هم هست به عین بخورد و لذا هم دارد باع العبد، حالا می خواهید روایتش را بیاورید باب شش یا هفت از این تدبیر، باع العبد مدۀ خدمته مدۀ حیاته

پس بنابراین به ذهن ما این می آید که مراد این بوده که می گفته بعثک هذا العبد، امام می فرمایند ولو بگوید بعثک هذا العبد در حقیقت خدمت او در مدت زندگی مولا منتقل می شود چون عبد مدبر و لذا عرض کردم معارض دارد. مرحوم کلینی می گوید نه می تواند خود عبد را بفروشد، به چه معنا خود عبد را بفروشد؟ اگر خود عبد را فروخت رجوع در تدبیر کرده مثل وصیت، وصیت بکند که من اگر فوت کردم این کتاب را به کتابخانه فلانی بدهد، بعد از وصیتش برگشت، می تواند کتاب را بفروشد پس اینی که دارد باع

.....
العبد خدمته مدۀ حیاتہ مبنی است بر این کہ ذات عبد قابل خرید و فروش نباشد، بر فرض ہم بگوید عبد را فروختم یعنی طرف غیر از منافع چیزی ندارد

پرسش: پس اگر ابراز خلاف مُنشا باشد مشکل ندارد

آیت الله مددی: نه خلاف مبرَز نیست، در این جا اگر بیع عبد هم بگوید در حقیقت فقط خدمت است

پرسش: پس ابراز متفاوت شد. این یا آن چه کہ به منزله این است

آیت الله مددی: یا بگوئیم آن چه کہ به منزله عین است به قول شما

یعنی به عبارت دیگر ما یک دانه مثال بزیم جایی کہ عین ملک است، صلاحیت انتقال دارد به انتقال منافع گفته شده بیع، این را پیدا بکنید! روشن شد؟

پرسش: روایت سکنی الدار هم درست می شود، بیعها را به دار بزیم پس معلوم می شود همان سکنی است دیگه

آیت الله مددی: بیع الدار می شود، این سه مورد، حالا تعجب است کہ مرحوم نائینی یا مرحوم شیخ توجه به نظر من نکردند، در هر سه مورد یک نکته وجود دارد، خیلی عجیب است. در هر سه مورد بیع عین ممکن نیست، لذا به منافع خورده. حتی اگر هم در روایتی خورده، حالا می خواهید روایتش را بیاورید در باب تدبیر باب پنج یا شش، باع عبده مدۀ خدمته مدۀ حیاتہ، عبد هم اگر گفت بعْتُک العبد یعنی خدمتش را فروختم.

پرسش: از من لا یحضر؟

آیت الله مددی: نه از تہذیب است، از وسائل بیاورید

یکی از حضار: اراد بیعها باع خدمته فی حیاتہ فإذا ماتہ

آیت الله مددی: نه آن نه، در این باب یا شش است یا هفت است

یکی از حضار: مبہم ۳۲:۲۵ حیاتہ فقال أی ذلک شاء فعل

آیت الله مددی: نه این نه، باز بعدیش، یکی دیگه

یکی از حضار: یکی دیگه هم دارد لمولی

آیت الله مددی: این جا دارد باع عبده و هبه، این باع عبده، البته چون این روایت ممکن است حمل بشود بر این که رجوع کرده در

وصیت، روایت بعدیش را بفرمایید

یکی از حضار: إلا أن يشاء العبد أن يبيعه مدة حياته

آیت الله مددی: ببینید إلا أن يشاء العبد أن يبيعه مدة حياته

یکی از حضار: و له أن يأخذ ما له إن كان له

آیت الله مددی: آن که مال عبد است

ببینید بیع العبد، تعبیر به بیع العبد کرده؟ امام چی می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید در این جور جاهایی که خود عین، توجه

کردید؟ هر سه مثال در این نکته شریکند، این خیلی عجیب است، هر سه مثال در این نکته شریکند که خود عین قابل انتقال نیست پس

این معلوم می شود یک عنایتی بود نه این که بیع نقل منافع گفته می شود. مراد من واضح شد؟ فرض کنید شما مالک خانه هستید در

جایی که مالک خانه هستید می گوید بعثتک الدار یعنی منافع، خب نمی شود، این را می گویم نمی شود اما اگر گفت بعثتک در آن

مثال عبد صالح که فرمودند، فرمودند بیعها علی أن تكون علی هذا المعنی، این جا اگر گفت بعثتک الدار، بعثتک الدار غیر از بعثتک

المنافع نیست دیگه، نقل منافع است چون مفروض این است که مالک دار نیست یعنی یکی از عجائب این است که این آقایان، من هم

خیلی تعجب کردم، گاهی مطلب پیش ما خیلی واضح است تعجب می کنم بزرگان غفلت بکنند دیگه خودمان را تخطئه می کنیم،

مرحوم شیخ و مرحوم نائینی فرمودند مجاز، بحث مجاز نیست، مجاز جایی است که شما مالک خانه باشید بگویند بعثتک سکنی هذه

الدار، بله این مجاز است و علاقه می خواهد، عرض کردیم شبهه ای نداریم، البته به نظر ما که مشکل دارد چون ما دنبال شکل عقد

پرسش: شما مجاز را روی متعلق بردید، در بیع مجاز نگفتید اما متعلق یعنی منافع را نازل منزله این کردید. بالاخره مجاز شد دیگه به

قول شما

آیت الله مددی: این کلمه بیع را مجاز به کار بردیم

اما در این، نمی دانم دقت می کنید من چی می خواهم بگویم؟ در هر سه مورد اراضی خراجیه، بیع خدمه المدبر و مسئله خانه در هر

سه یک نکته واحدی وجود دارد، در هر سه زمین ملک نیست یعنی آن عین ملک نیست

و لذا اگر در آن ها هم حتی اگر به عین خورد، اگر گفت بعثک هذه الارض الخراجی یعنی نقلتُ الیک منافعها، چون خودش، خیلی

تعجب است، من واقعا می گویم گاهی اوقات خودم هم تعجب می کنم چطور مثلا این بزرگان به این نکته ظریف توجه نکردند، این جا

منافع را مجازا نشده، چون غیر از منافع چیزی ندارد، به عین هم بخورد همان منافع است چون منافع ندارد

پرسش: پس با قرینه می شود استعمال کرد دیگه

آیت الله مددی: نه قرینه نیست، نیست، اصلا عین در این جا نیست

پرسش: این خودش قرینه است دیگه

آیت الله مددی: اگر هم به خود عین خورد گفت بعثک الدار یعنی بعثک سکنی دار، اگر گفت بعثک ارض خراج، و لذا هم در روایت

دارد إذا اشترى ارض الخراج، اشتری، قال إذا اشتری کیف یکون و هی للمسلمین، یعنی اگر می خواهد ارض خراج را بخرد مراد منافع

ارض است.

پرسش: اگر شیخ معنای بیع را انتقال عین بگیرد این جا ها هم جاز می شود

آیت الله مددی: نه، می دانم مجاز است، مجاز به یک معنا، در حقیقت خود بیع در عین حالی که به عین می خورد به این معنا یک

معنای عامی هم دارد، یک معنای عامش که نقل تملیک آن چه که ملک من است، تملیکش، این تملیک در این سه مورد در عین

معقول نیست، اگر به خود عین هم بخورد مراد منافع است، من فکر می کنم مراد روایت این بوده که در این سه مورد چون عین ملک

شما نیست حتی اگر بعث را به عین بزیم باز مراد منافع است، اما شما در خانه بگویید بعثک الدار یعنی منافع خانه، این نمی شود یا مگر قرینه قوی و اگر قبول کردیم که در باب عقود الفاظ مجاز و کنایه و این ها بکار برده نمی شود آن هم مشکل پیدا می کند، غرض آن چه که من به ذهنم می آید این سه مورد هر سه اش در یک جهت شریکند، خوب اگر دقت بکنید این سه مورد هیچ کدامش عینش قابل انتقال است، آنی که قابل انتقال است فقط منافع است و گفته شده لفظ بیع به نظر من اعم از این که شما بگویید و لذا آن گفت ابیعی سکنی هذه الدار، امام فرمود بیعها علی هذا فلا باس، نعم بیعها علی هذا المعنی، بیعها یعنی بیع الدار، عن الرجل اشتری الارض الخراجیه، ببینید، اما می گوید چطور می خواهد اشتری الارض الخراجیه؟ چرا؟ چون در واقع بوده، می گفتند اشتری، این اشتری مرجعش به منافع بوده ولو لفظ اشتری به کار می بردند، چرا؟ چون خود اصل عین قابل بحث نبوده و لذا می شود این طور گفت که بیع در حقیقت برای نقل عین است و برای نقل منافع درست نیست، بله در جاهایی که اصلاً نقل عین معقول نیست می شود لفظ بیع را بکار برد و طبیعتاً می شود نقل منافع، چون نقل عین توش ندارد و لذا آن جاها هم نمی تواند آجرتک بگوید، نمی تواند بگوید که آجرتک هذه الدار، خب این ملک نیست، لذا در این جور جاها باید بگوید بعثک هذه الدار یعنی منافع دار، خوب دقت بکنید اما اگر خانه ملکش بود می گوید آجرتک، نمی تواند بگوید بعثک منفعة الدار، عرض می کنم به ذهن من که حالا این طور می آید، نمی دانم چون از آن طرف بزرگان هستند

پرسش: می خواهید بگویید مجاز نیست؟

آیت الله مددی: چرا، یعنی مجازیش به این معناست نقل عین هست نتیجتاً می شود نقل منافع چون غیر از منافع چیزی ندارد، این نتیجه آن است نه این که لفظ بیع در نقل منافع می آید.

پرسش: یک توسعه ای در معنای عین بدهیم

آیت الله مددی: یعنی به اصطلاح این متعارف بوده در مثلاً کوفه، می گفتند اشتری باع ارضه الخراجیه، در روایت دارد و کیف یشتري ما کان للمسلمین، اشتری ارضا من الخراج، این اشتری به این معنا که زمین را می خریده اما چون زمین ملک نمی شده خواهی

.....
نخواهی منافع منتقل شده، خواهی نخواهی منافع منتقل نشده، دقت می کنید؟ چون در آن جورجها اجرتک نمی تواند بگوید، نمی تواند در همان مثال عبد مدبر بگوید اجرتک، اجرتک در جایی است که آن ذات ملک او باشد لذا می گوید بعثک نتیجتاً سکنی می شود، نتیجتاً خدمت می شود

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين